

هو العليم

طهارت ذاتی انسان

آیة اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

رسالہ طهارت ذاتی انسان

چکیده:

نجاست در لغت عرب به معنای قذارت و آلودگی و ناپاکی، معنایی بسیار جامع و طاردی است که در تمامی استعمالات و موارد مستعمل در آن همین معنا اشراب شده و ملحوظ می‌باشد. همین معنی در زمان شارع و متشرعه از معنای اصیل و بدوی خود خارج نگشته است تا در لحاظ سایر مصادیق نیازمند قرینه صارفه باشد. گرچه نسبت به آیه شریفه ۲۸ از سوره توبه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾ اظهارت مختلفی بیان شده است و بسیاری از فقهاء و مفسرین آن را حمل بر نجاست مصطلح به معنای یکی از اعیان نجسه کرده‌اند ولی قرائن و شواهد موجوده دال بر اراده معنای خباثت باطنی و عدم جواز ورود مشرکین در حریم مقدس بیت الله الحرام از این جهت می‌باشد زیرا از جهت عدم جواز ورود نجس فرقی با بقیه مساجد ندارد درحالی که در هنگام نزول آیه، مساجد متعددی در مدینه موجود بوده است.

مراجعه به تاریخ این موضوع را قطعی می‌نماید که در زمان معصومین علیهم السلام ورود مشرکین و ملحدین به مسجد الحرام کاملاً آزاد بوده و احتجاجات بعضی از ائمه علیهم السلام با ملحدین در خود مسجد الحرام در کتب مذکور است. بنابراین منع مشرکین از مسجد الحرام صرفاً به جهت مسائل سیاسی و اجتماعی صرفاً به جهت تعظیم و تفضیح و احترام آن مکان مقدس بوده است نه از جهت نجاست ذاتی آنان. در این راستا ادله و روایات دال بر طهارت ذاتی جمیع انسان‌ها و جواز مراوده و معاشرت و زندگی با اهل کتاب و مجوس و مشرکین در حد تواتر و مؤید این معنا در آیه شریفه می‌باشد.

همچنین روایات مانع از معاشرت و اختلاط با آنان همگی بر اساس قرائن قطعیه و مسلم ناظر به نجاست عرضی یا اجتناب از تأثیر گذاری آداب کفر در مسلمین می‌باشد کما اینکه در این روایات بدین جهت تصریح نموده و به عبارتی روایات منصوص العله می‌باشند.

کلمات کلیدی: (انسان - کافر - اهل کتاب - طهارت ذاتی - نجاست عارضی - فقهاء شیعه - فقهاء اهل سنت - قذارت - آداب کفر - معاشرت با کفار)

یکی از مسائل مورد اختلاف ادیان مسئله طهارت و یا قذارت و نجاست انسان است که علی الخصوص در این ازمنه اخیره مورد دغدغه و کنکاش صاحب نظران واقع شده است مخصوصاً در شریعت مقدس اسلام با توجه به خاتمیت ادیان در آن و نگرش خاص متفکران از سایر مذاهب به احکام و قوانین آن که اهمیت این موضوع را افزون می نماید و چه بسا از این جهت مورد سؤال و نقد و تنقیص قرار گرفته است. و بدین لحاظ پاره ای از روشنفکران دینی جهت رفع این شبهه و سؤال درصدد برآمدند که به هر کیفیت و با هر مستمسکی به حلّ این مسئله پردازد گرچه با مبانی و اصول ضروریه شریعت مابینت داشته باشد چطور که این مطلب را در موارد دیگری از قبیل حقوق زنان و یا مجازات مسائل خلاف، مشاهده می کنیم، و در واقع به این نوع از رفتار و عمل حلّ مشکل نمی توان نامید بلکه تغییر و تبدیل یک قانون و تکلیف به حکم و تکلیف دیگر است که هیچ ارتباطی با رفع شبهه نخواهد داشت و به طور کلی از موازین علمی به دور و از دائره تحقیق خارج می باشد. و در مآل به یک دین من درآوردی و سلیقه ای باز خواهد گشت.

ولی نکته قابل تأمل در این نوشتار آن است که: بدون ملاحظه شک و شبهه و هجوم افکار و سخنان ناروا به ساحت مقدس اسلام و قوانین آن بدون در نظر گرفتن آراء مختلفه در این مسئله به اصل موضوع پرداخته شده است و این حکم را از متن ادله و شواهد فقهی و تاریخی و تفسیری استخراج نموده است. و لذا مناسب است که صاحب نظران و بالخصوص فقهاء بزرگوار تأملی دوباره و تحقیقی مجدّد در استنباط این مسئله مهم و حیاتی بنمایند و با دقت و تدبیر در این نوشتار بنگرند و از فضای مستمر که متأثر از کیفیت نگرش فقهای گذشته به این مسئله است خارج شوند.

مقدمه

مسأله طهارت و نجاست انسان از دیرباز بین فقهاء عظام شیعه مورد بحث و نقد قرار گرفته است؛ جمعی به نجاست تمام افراد بشر به استثناء مسلمان فتوی داده، و گروهی دیگر اهل کتاب را نیز در این استثناء وارد نموده اند. البتّه معدود افرادی بوده اند که نجاست مخالفین را از هر فرقه و گروهی باطنی، نه ظاهری و اصطلاحی شمرده اند؛ ولیکن بنظر می رسد بحث کافی و تحقیق وافی در حول و حوش این مسأله نشده است.

البتّه باید اذعان نمود که فقه اجتهادی شیعه همواره این اجازه را به پویندگان مکتب امامت و ولایت عنایت کرده است تا آزادانه و به دور از هر جنجال و غوغائی بتوانند از متن ادله و حجج مدوّنه شرع به حاقّ واقع و حقیقت احکام در حدّ طاقت و توان بشری دست یابند. و ما باید خدای متعال را شاکر باشیم و منت هدایت او را با جان و سرّ و سویدای وجود خود پذیرا باشیم که ما را به مکتبی هدایت فرمود، و در راه مستقیم و صراط مستوی اولیائی قرار داد که سرلوحه فرامین و دستورات خود را به شیعیان اتباع حقّ و متابعت از واقع

در هر زمینه و ظرفی و در هر رتبه و مجالی و بالأخره در جمیع حالات و اطوار مختلف حیات قرار داده‌اند، و این نکته رمز موفقیت و پویائی دائمی فقه تشیع و برتری آن بر سایر مکاتب و ادیان می‌باشد. بدیهی است که این نوشتار هیچگاه در صدد ردع و یا تنقیص کلمات و فتاوی‌ای فقهاء بزرگوار و زحمات و کوشش‌های ارجمند آنان نمی‌باشد، زیرا همه در راستای وصول و بلوغ به احکام الهی مأجور و محمودند.

فصل اوّل: حقیقت نجاست و اقسام آن

معانی لغوی لفظ «نجس»

با قدری تأمل در اقوال لغویین روشن می‌شود که نجاست و مشتقات آن مرادف قذارت بوده و دلالت بر صرف پلیدی و ناپاکی می‌کند.^۱ قذارت و امری است که موجب تنفّر طبع و انزعاج طبیعت اشخاص می‌باشد. و از این جهت ابوالهثیم، آیه **﴿إِنَّمَا الْمُسْرُكُونَ نَجِسٌ﴾** را به پلیدی و ناپاکی تعبیر می‌آورد. حسن بصری پلیدی زنا را نجاست می‌خواند و عرب حرز را به جهت اخراج انسان از پلیدی و ناپاکی مُنجَس می‌نامند.^۲ در روایت بر کلام ناروا و کار زشت قاذوره اطلاق شده؛ همچنین گفته می‌شود: **أَقْدَرْتَنَا** یعنی موجب ناراحتی و به هم ریختگی ما شدی.

همچنین به مردمان زشت کردار و بد اخلاق قاذوره گفته می‌شود؛ و به کسی که باکی از گفتار و کردارش ندارد نیز قاذوره اطلاق می‌شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در سنگسار ماعز بن مالک فرمود: «ای مردم از این قاذوره اجتناب کنید؛ یعنی زنا.»^۳

با توجه به معانی مختلف و مصادیق متفاوتی که برای لفظ نجس و قذِر ذکر شده است، به دست می‌آید که لفظ نجس دارای مصادیق و معانی مختلفی بوده است.

از طرفی ممکن است مقصود از نجس همان معنای اصطلاحی - یعنی قذارت خبیثه - در بعضی از مصادیق مذکوره باشد. و از طرفی ممکن است منظور کدورت نفسانی و ناپاکی سریره در بعضی از موارد باشد، چنانکه از حدیث حسن بصری این معنی مستفاد می‌شود؛ چه اینکه قطعاً مقصود از نجاست زنا نمی‌تواند قذارت خبیثه باشد، زیرا در این صورت فرقی بین زنا و نکاح شرعی وجود نخواهد داشت. و از طرفی لفظ نجس در مورد بیماری و مرض صعب العلاج و یا مستحیل العلاج نیز اطلاق می‌شود؛ **دَاءُ نَجِسٍ** و **عَقَامٌ**. و از

^۱ لسان العرب: **النَّجَسُ** و **النَّجَسُ** و **النَّجَسُ**، **القَذَرُ** مِنَ النَّاسِ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قَذَرْتَهُ: «نجس عبارت از مردم ناپاک و پلید و هر چیزی است که تو آن را ناپاک گردانیدی.»

و **نَجَسَ الشَّيْءُ**، **بِالْكَسْرِ**، **يُنَجَسُ نَجَسًا**، **فَهُوَ نَجَسٌ** و **نَجَسٌ** و **رَجُلٌ نَجِسٌ** و **نَجَسٌ**.
و در ماده قذِر گوید: **القَذَرُ** **ضِدُّ النَّظَافَةِ** و **شَيْءٌ قَذِرٌ** **بَيْنَ القَادِرَةِ**: «قذِر مخالف پاکی و پاکیزگی است. چیز قذِر یعنی شیء ناپاک و آلوده.»

^۲ وفي الحديث: **اتَّقُوا هَذِهِ القَادُورَةَ الَّتِي نَهَى اللهُ عَنْهَا**. قال خالد بن جندب: القاذورة التي نهى الله عنها، **الفِعْلُ القَبِيحُ** و **اللفظُ السَّيِّئُ** و **رَجُلٌ مَقْدَرٌ**: **تَجْتَنِبُهُ النَّاسُ**: «یعنی مردی که مردمان از او دوری می‌جویند.»
يقال: **قَذَرْتُ الشَّيْءَ أَقْدَرُهُ**، إذا كرهته و **اجْتَنَبْتُهُ**.

و فِي حَدِيثِ أَبِي مُوسَى فِي الدَّجَاجِ: **رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَذَرْتُهُ** أَي كَرِهْتُ أَكَلَهُ كَأَنَّهُ رَأَهُ يَأْكُلُ القَدَرَ.

^۳ **وَلَمَّا رَجَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** وَ **سَلَّمَ** **مَاعِزَ بْنَ مَالِكٍ** قَالَ: **اجْتَنَبُوا هَذِهِ القَادُورَةَ** **يَعْنِي الزَّنا**.

طرفی در مورد حرز و عود نیز مورد استفاده و استعمال قرار می‌گیرد.

تمامی مصادیق لفظ «نجس» به تنفر و انزجار برمی‌گردد

گرچه موارد استعمال نجس کاملاً با یکدیگر متفاوت است، زیرا مصداق نجاست خبیثه هیچ تلائمی با نجاست باطنیه و خبث سریره ندارد، چنانچه در مورد حدیث زنا ذکر گردید، و یا بیماری غیر قابل علاج با حرز و عود مناسبی ندارد؛ ولی اگر چنانچه دقت شود روشن خواهد شد که تمامی مصادیق لفظ نجس و مشتقات آن به یک معنی ارجاع می‌گردد و آن مقوله تنفر و انزجار است. یعنی معنی و مفاد «ما یتنفّر عنه الطّبع و یطرّده» در جمیع مصادیق نجس اخذ شده است، و مآل جمیع مفاهیم متّخذة از لفظ نجس به این حقیقت باز می‌گردد.

فصل دوم: استعمال لفظ نجس در عرف متشرعه

حال این سؤال مطرح است که: آیا در زمان شارع و یا متشرّعه از معنای اصیل و وضع بدوی به معنای مصطلح فعلی که همان نجاست و ناپاکی خبیثه است متحوّل گشته است، به نحوی که اراده سایر مصادیق قذارت از لفظ نجس محتاج به عنایت و قرینه صارفه است؟ و یا اینکه در زمان حمله وحی و تشریح تصرّفی در آن به وجود نیامده است؟

شکی وجود ندارد که لفظ نجس در استعمال شرعی، خروج از معنای لغوی و موارد استعمال آن در عرف نمی‌باشد، زیرا همانطور که بیان شد در عرف بمعنای قذارت و امر منفور چه معنوی و چه ظاهری است. و اینکه بعضی استعمال در قذارت خبیثه را منافی با قذارت باطنی و از باب اشتراک لفظی دانسته‌اند موجه نمی‌باشد، بلکه از باب اختلاف مصادیق با حفظ حیثیت طبیعت نوعیه است.

روایاتی از شیعه که نجاست در آن به معنای اصطلاحی و فقهی نیست

همینطور در روایات شیعه نیز دلائلی بر استفاده از لفظ نجس و یا لفظ طاهر در معنای نفسی و باطنی آنها وجود دارد. در این باره به چند گروه روایت اشاره می‌کنیم:

۱. روایات نهی از غسله یهودی، نصرانی، مجوسی، ولد الزنا و ناصبی

روایت ابی‌یعفور از امام صادق علیه السلام که حضرت فرمودند: از آب چاهی که فاضلاب حمّام در آن می‌ریزد غسل مکن زیرا اولاد زنا در آن حمّام خود را شستشو می‌دهد در حالیکه او تا هفت پشت طاهر نمی‌باشد، و همچنین ناصبی خود را می‌شوید و او از آن دو بدتر است. خدای متعال هیچ مخلوقی را بدتر از سگ نیافرید،

اما شخص ناصبی از آن هم پست تر و زبون تر است.^۱

در روایت کتاب علل الشرایع غسله یهودی و نصرانی و مجوسی نیز ذکر شده است.^۲

معنی نجاست و طهارت در این دو روایت

با توجه به این دو روایت و نظائر آنها روشن می شود که مقصود از نجاست و یا طهارت معنای اصطلاحی و فقهی آن نیست زیرا:

اولاً: لفظ نجاست در روایت اول در مورد ولد زنا بکار گرفته شده است در حالیکه به اجماع و ضرورت دین اولاد زنا پاک هستند و نجاست عرضی مترتب بر آنان نیست، بلکه مقصود از این لفظ عبارت از یک نوع کدورت و گرفتگی باطنی و معنوی است که بر توالد و تناسل من غیر طریق شرعی مترتب است و این اشکالی ندارد.

ثانیاً: در این روایت دوم نیز امام علیه السلام راوی را از غسل در آب حمّامی که یهود و نصاری و غیره خود را در آن می شویند نهی می کنند، در حالیکه بعداً خواهد آمد که قطعاً این جماعت محکوم به طهارت ذاتی بوده و اگر شکی در مورد بعضی باشد آن در مورد مشرکین است نه در مورد آنها.

ثالثاً: حقیقت نجاست باطنی مقول به تشکیک است نه نجاست ظاهری.

در روایت امام علیه السلام ناصبی را نجس تر از سگ می داند در حالیکه نجاست مقول به تشکیک و قابل شدت و ضعف نیست، و احکام مترتبه بر آن و طرق مختلف ازاله آن به نجاست ماده ارتباطی ندارد بلکه به خصوصیت نفس ماده مربوط می شود. مثلاً در مورد سگ اوّل باید با خاک آنرا پاک نمود سپس با آب تطهیر نمود، یا در مورد بول با آب ازاله می شود، و یا در مورد غائط با خرقه یا سنگ یا چیز دیگر رفع نجاست می شود. و اگر قرار باشد که شدت نجاست ظاهری دخالت در احکام مترتبه داشته باشد باید سؤر ناصبی را بیشتر

^۱ مرحوم شیخ حرّ عاملی در جلد اوّل «وسائل» ص ۲۱۹ روایت می کند از امام صادق علیه السلام که فرمود: لَا تَغْتَسِلُ مِنَ الْبُئْرِ الَّتِي تَجْتَمِعُ فِيهَا غُسَالَةُ الْحَمَامِ فَإِنَّ فِيهَا غُسَالَةَ وُلْدِ الزَّانَا وَهُوَ لَا يَطْهَرُ إِلَى سَبْعَةِ آبَاءَ، وَفِيهَا غُسَالَةُ النَّاصِبِ وَهُوَ شَرُّهُمَا. إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا شَرًّا مِنَ الْكَلْبِ وَإِنَّ النَّاصِبَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْكَلْبِ.

^۲ امام صادق علیه السلام فرمودند: وَ إِيَّاكَ أَنْ تَغْتَسِلَ مِنْ غُسَالَةِ الْحَمَامِ، فَفِيهَا يَجْتَمِعُ غُسَالَةُ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ وَ الْمَجُوسِيِّ وَ النَّاصِبِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَهُوَ شَرُّهُمْ. فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ وَإِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْجَسُ مِنْهُ.

«مبادا از آب زائده حمّام جهت غسل استفاده کنی، زیرا در این آب زائده غسل یهود و نصرانی و مجوسی و ناصب ما اهل بیت قرار دارد. و بدان که ناصبی از همه آنان بدتر است. خدای متعال هیچ مخلوقی را نجس تر از سگ نیافرید و بدرستیکه شخص ناصبی از سگ هم نجس تر است.»

از سؤر کلب تطهیر نمود، زیرا طبق این روایت ناصبی نجس تر است، و لم یقل به أحد.

۲. روایات نجاست ۴۰ روزه زمین از بول طفل ختنه نشده

در «کافی» روایت شده از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که حضرت فرمودند: اولادتان را در روز هفتم تطهیر (ختنه) نمایند زیرا این هنگام پاکیزه تر و مهیاتر و ترمیم آن بهتر و زودتر انجام می پذیرد؛ و به درستی که زمین تا چهل روز از بول شخص ختنه نشده نجس می ماند.»^۱

۳. نجاست شیطان در روایات

وسائل الشیعه: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه داخل بیت الخلاء می شد می فرمود: خدایا به تو پناه می برم از آنچه که پلید و نجس و خبیث و ناپاک و خبیث کننده می باشد که آن همانا شیطان رانده و طرد شده است.»^۲

خب بسیار روشن و واضح است چه در روایت أغلف (شخص ختنه نشده) که زمین تا چهل روز به حالت نجاست می ماند، مقصود نجاست ظاهری نیست؛ و کذلک اطلاق لفظ نجس بر شیطان به معنای نجاست اصطلاحی نخواهد بود.

۴. نجاست شرک در بعض روایات

در علل الشرایع از معاذ بن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله که حضرت فرمودند: «خدای متعال قبل از خلقت دنیا به هفت هزار سال من و علی و فاطمه و حسن و حسین را خلق فرمود. از آن حضرت پرسیدم: پس شما کجا بودید ای رسول خدا؟ حضرت پاسخ داد: ما در عرش پروردگار

^۱ کافی باب التّطهیر، ص ۳۵: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَهَّرُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ وَأَطْهَرُ وَأَسْرَعُ لِنَبَاتِ اللَّحْمِ، وَإِنَّ الْأَرْضَ تَنْجُسُ مِنْ بَوْلِ الْأَغْلَفِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.

این روایت را در «تهذیب» باب الولادة و النفاس و العقیقة و در «وسائل الشیعه» باب وجوب ختان الصّبی و جواز ترکیه، همچنین به سند دیگر از ابن طریف از ابن علوان از امام صادق علیه السلام شبیه این روایت در کتاب «قرب الإسناد» روایت شده است. کذلک در کتاب «خصال» نیز روایت به طریق دیگر نقل شده است. پدر شیخ صدوق از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسین بن یزید نوفلی از اسماعیل بن مسلم السکونی از امام صادق از پدرانشان روایت می کند.

^۲ در «وسائل» باب استحباب التسمیة، و در «من لا یحضره الفقیه» باب ارتیاد المكان للحدث وارد است: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ دُخُولَ الْمُتَوَضَّأِ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الرَّجْسِ النَّجْسِ الْخَبِيثِ الْمُخْبِثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ... و شبیه این روایت را در «مستدرک الوسائل» باب استحباب التسمیة و الاستعاذة از کتاب جعفریات روایت می کند که: أمير المؤمنين عليه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من امر کرد هنگامی که داخل بیت الخلاء می شوم این دعا را بخوانم.

تسبیح و حمد و تقدیس و تمجید او را می نمودیم.

عرض کردم: بر چه مثال و تعینی وجود شما قرار داشت؟ حضرت فرمود: ما اشباح نور بودیم، تا اینکه خدای متعال اراده فرمود خلقت عنصری و مادی ما را پدید آورد، آنگاه ما را همچون عمودی از نور بگردانید و در صلب آدم قرار داد، و همینطور از صلبی به صلب دیگر منتقل شدیم درحالیکه هیچگونه نجاست شرک و پلیدی کفر دامان ما را نیالود...^۱

این روایت تصریح دارد بر اینکه مقصود از نجاست شرک قذارت باطنی شرک و کدورت معنوی آن است، زیرا وجود خمسه طیبه قطعاً به صورت حقیقت نوریّه نه به صورت ماده و عنصر مادی در اصلاّب آباء و امّهات مستقر بوده است، چنانچه در خود روایت به این معنی تصریح شده است.

و لذا می توان این روایت را به عنوان دلیل محکم و قاطع بر مفاد آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ قرار داد، و مقصود از نجاست شرک را در آیه بر معنای کدورت و قذارت نفسی و معنوی تفسیر نمود. اینها برخی از مواردی بود که نگارنده به آن برخورد کرده و به عنوان شاهد و دلیل بر رواج استعمال لفظ نجس در قذارت و کدورت نفسانی می توان استفاده نمود؛ البته موارد دیگری نیز وجود دارد.^۲

تا بدینجا نجاست در روایات بمعنای مصطلح نبود و اما معنای دوّم نجاست، و به عبارت دیگر مصداق دوّم آن عبارت از همین معنی و مصداق متعارف فقهی و فعلی است که برای همه روشن و واضح می باشد.

فصل سوّم: معنای شرک و مفاد آیه کریمه: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»

از نقطه نظر فقهی تنها دلیلی که ممکن است از آیات قرآن کریم بر نجاست مشرکین دلالت کند آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يُفْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾ آیه شریفه ۲۸ از سوره توبه که در مدینه نازل شده است می باشد.

برسی معنا و مفاد شرک و مشرک

در اینجا می بایست ابتداءً به تبیین عنوان شرک و مشرک پرداخته، سپس میزان دلالت آیه را بر مفاد و مقصود مورد ارزیابی قرار دهیم.

شرک در لغت به معنای سهم و نصیب در کنار سایر سهام می باشد. و بنابر آنچه از مفاد و مصادیق شرک

^۱ و نیز روایتی در «علل الشرایع» با سلسله سند... از معاذ بن جبل از رسول خدا نقل می کند که حضرت فرمودند: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الدُّنْيَا بِسَبْعَةِ أَلْفِ عَامٍ. قُلْتُ: فَأَيْنَ كُنْتُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: قُدَّامَ الْعَرْشِ نُسِّحُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَحْمَدُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُجَمِّدُهُ. قُلْتُ: عَلَيَّ أَيُّ مِثَالٍ؟ قَالَ: أَشْبَاحُ نُورٍ، حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَخْلُقَ صُورَنَا، صَبَّرْنَا عَمُودَ نُورٍ ثُمَّ قَذَفْنَا فِي صَلْبِ آدَمَ، ثُمَّ أَخْرَجْنَا إِلَى أَصْلَابِ الْأَبَاءِ وَأَرْحَامِ الْأُمَّهَاتِ وَ لَا يُصِيبُنَا نَجَسُ الشُّرْكِ وَ لَا سِفَاحُ الْكُفْرِ...

^۲ رجوع شود به پاورقی ص ۶۰ و ۶۱ رساله طهارت انسان.

در استعمالات مختلف لغت شرک حاصل می‌شود، شرک به معنای سهیم نمودن غیر الله، چه در نفس ذات و حقیقت وجود (همچون قائلین به تعدد آله خیر و شر مانند زرتشتی‌ها که معتقد به دو اصل و دو اقوم که همان یزدان خدای خیرات و برکات، و اهرمن که خدای شرور و ناملایمات‌اند) و چه در اسماء و صفات و افعال ذات که مانند مشرکین و عابدین اصنام و یا حیوانات و یا کُرَات سماوی که آنها را واسطه فیض الهی می‌دانند و توجه خود را به سوی این آثار منعطف می‌نمایند، تمام اینها داخل در مقوله شرک و مصداق آن خواهند بود. در آیات قرآن کریم به عابدین نجم و قمر و شمس خطاب «مشرک» شده است:

﴿وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ هِيمًا مَّكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَجِبُ الْأَفْلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١﴾

همینطور در آیه ۱۰۵ از سوره بقره خدای متعال در عین اینکه بت پرستان را مشرک نامیده است ولیکن اهل کتاب را با عنوان کفر از آنها متمایز و جدا ساخته است:

﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَ الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٢﴾. و کذلک در آیه اوّل و ششم از سوره بینه اهل کتاب را در مقابل مشرکین قرار داده است.

گرچه در بسیاری از آیات با لفظ مضارع و یا ماضی اهل کتاب را مضمول این عنوان نموده است، اما با لفظ مشرک که اسم فاعل و دالّ بر ثبوت و تحقق مصدر در نفس فاعل می‌باشد ذکری به میان نیامده است. پس با توجه به این آیات فقط اهل کتاب از دایره لفظ مشرک خارج و بقیه اصناف از عبده اصنام و آنجم و قمر و شمس و حیوانات را داخل می‌کند.

البته در آیات قرآن حتی خطاب به مؤمنین که در اعمال و عبادات خود غیر خدا را شریک قرار می‌دهند با عنوان فعل نه با عنوان اسم فاعل آنان را از شرک بر حذر می‌دارد. و یا آنان که در اسناد امور عالم تکوین به خدای متعال شریک و انبازی قرار می‌دهند هم سهمی از این شرک می‌برند؛ مانند آیه شریفه:

﴿فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ٢﴾.

و این معنی از آنجا که مقول به تشکیک می‌باشد در همه افراد کم و بیش وجود دارد چنانچه روایات نیز بر این مسأله دلالت دارند. اما «مشرک» در اصطلاح قرآن که مقتضی احکام خاصّ به خود می‌باشد، همان

^۱ سوره انعام (۶) آیات ۷۵ الی ۷۹.

^۲ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۵.

وجود ندارد.^۱

و بر فرض اینکه قائل به حرمت بیشتر و لحاظ بیشتر در مسجد الحرام شویم باز این مسأله هیچ دخلی در ترتب حکم بر نجاست و یا عدم نجاست مشرکین ندارد؛ زیرا نجس، نجس است خواه در مسجد الحرام باشد یا در جای دیگر؛ و اگر مشرکین نجس نیستند در همه جا ظاهر و ورود آنان بلا مانع است. مراجعه به

^۱ در «صحیح بخاری» ج ۱، ص ۱۲۰ نقل می‌کند که رسول خدا گروهی را به سمت مسجد فرستاد، آنها فردی را دستگیر کرده بنام ثمامه بن أثال و به مدینه آوردند. مردم او را به یکی از استوانه‌های مسجد بستند.

و در روایات دیگر رسول خدا فرمود: او را آزاد کنند. ثمامه از مسجد بیرون آمد و کنار نخلی نزدیک مسجد غسل نمود و سپس به درون مسجد آمد و شهادت بر توحید و رسالت رسول اکرم داد و مسلمان شد.

و همچنین در ص ۷۴ بابتی دارد در اینکه مسلمان و مؤمن نجس نمی‌شود؛ می‌گوید: روزی در حال جنابت رسول خدا او را ملاقات نمود، او خود را از کنار رسول خدا کنار کشید و رفت غسل نمود، سپس برگشت. حضرت فرمود: کجا بودی ای اباهریزه؟ عرض کرد: من جنب بودم و نخواستم با شما در این حال بنشینم. حضرت فرمود: سبحان الله مؤمن که نجس نمی‌شود!

ممکن است شخصی در سند و وثاقت این روایت تردید نماید؛ بلی ممکن است، اما مقصود و منظور ما از نقل این روایت اینست که حتی بر فرض عدم وثاقت در اصل محکی و واقعه، این نکته ثابت می‌شود که از لفظ نجس در این خبر قطعاً معنای مصطلح اراده نشده است؛ زیرا خود اباهریزه می‌داند که بول و امثال آن موجب نجاست ظاهری بدن و بالتیجه غسل آن می‌شود، پس چگونه از رسول خدا نقل می‌کند که مؤمن نجس نمی‌شود؟ و این نیست جز اینکه مقصود از این لفظ، نجاست باطنی و قذارت روحی است نه ظاهری.

همچنین در «المصنّف» ج ۱، ص ۲۰۰ روایت می‌کند: «از حدیث روایت است که روزی رسول خدا را در مسیر ملاقات کرد و از آنجا که جنب بود زود خود را دور نموده برفت و پس از غسل بازگشت. آنگاه رسول خدا فرمود: مؤمن که نجس نمی‌شود.»

همینطور در «أحكام القرآن» الجصاص، ج ۳، ص ۱۱۵ آمده است: وَقَدْ رَوَى حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ حَمِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي الْعَاصِ: إِنَّهُ وَقَدْ تَقَيَّفَ لَمَّا قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ ضَرْبَ لَهْمٍ قُبَّةً فِي الْمَسْجِدِ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَوْمٌ أَنْجَسُوا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ: إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ أَنْجَاسِ النَّاسِ شَيْءٌ، إِنَّمَا أَنْجَاسُ النَّاسِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ.

«گروهی از بنی ثقیف به مدینه آمدند و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند. حضرت خیمه‌ای در مسجد جهت آنان برپا داشت. مردم گفتند: ای رسول خدا اینان مشرکند و نجسند! حضرت فرمود: نجاست اینان با خودشان است نه بر زمین.» ممکن است این روایت اینطور معنا و تفسیر شود که اگر اینان نجس هستند این نجاست به بدن آنها مربوط است و کاری به زمین و نجس کردن آن ندارد، بنابراین مانعی نیست که در مسجد بیتوته کنند.

ولی ممکن است معنای دیگری بر آن بشود و آن اینکه: نجاست آنها به زمین اصابت نمی‌کند و آنها نجاستشان مربوط به نفسشان و باطنشان است و قابل سرایت به جای دیگری نیست. و بنظر می‌رسد که این معنی دقیق‌تر و نزدیکتر به واقع باشد، زیرا تنجیس مسجد شرعاً حرام می‌باشد و قطعاً اگر یک فرد نجس در جایی بیتوته کند و روزها را در مکانی بپا دارد، امکان ندارد در این مدت هیچ اثری از او و یا سرایتی از او بواسطه شستشو و رطوبت و یا عرق که تمام اینها موجب تنجیس مسجد می‌شود سرنزد. بنابراین باید این لفظ را از رسول خدا بر همان معنای قذارت باطنی و کدورت نفس حمل نمود؛ و الله العالم.

و این در حالی است که قطعاً این روایت پس از انما المشرکون نجس آمده و شاهد بر آن اعتراض مسلمین به نجاست آنهاست!

تاریخ این موضوع را قطعی می‌نماید که در زمان معصومین علیهم السلام ورود مشرکین و ملحدین به مسجد الحرام کاملاً آزاد بوده و کسی از ورود آنان ممانعتی به عمل نمی‌آورده، و احتجاجات بعضی از ائمه علیهم السلام با ملحدین در خود مسجد الحرام در کتب مذکور است^۱ در غیر این صورت ورود این افراد و عدم منع از جانب مسلمین خصوصاً از ناحیه امام علیه السلام چه توجیهی می‌تواند داشته باشد. بنابراین منع از مسجد الحرام صرفاً به جهت مسائل سیاسی و اجتماعی آن باز می‌گردد؛ و ما هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتی که دال بر ممنوعیت و حرمت دخول مشرکان و کفار به مساجد مسلمین باشد نداریم؛ بلکه همانطور که ذکر شد خلاف آن روایت شده است و تمسک به ممنوعیت صرفاً بلحاظ همین آیه شریفه است.

و اما مطلب دوم اینکه: در آیه شریفه می‌فرماید: مشرکون نجس اند پس باید از دخول در مسجد الحرام

^۱ از جمله روایاتی که دلالت دارد ائمه معصومین علیهم السلام با کفار و زنادقه در مساجد بخصوص در مسجد الحرام می‌نشستند و مناظره می‌کردند:

(۱) روایتی است که در «احتجاج» ج دوم، ص ۳۳۴ چنین آورده است: وَعَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: كَانَ زَنْدِيقٌ بِمَصْرَ يَبْلُغُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمٌ، فَخَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُنَظِرَهُ، فَلَمْ يُصَادِفْهُ بِهَا؛ وَقِيلَ: هُوَ بِمَكَّةَ، فَخَرَجَ إِلَى مَكَّةَ وَنَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَنْتَهَى إِلَيْهِ وَهُوَ فِي الطَّوَافِ، فَدَنَا مِنْهُ وَسَلَّمَ. فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: عَبْدُ الْمَلِكِ. قَالَ: فَمَا كُنْتِكَ؟ قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ.

قال أبو عبد الله عليه السلام: فمن ذا الملك الذي أنت عبده، أم من ملوك الأرض، أم من ملوك السماء؟ وأخبرني عن ابنك أعبده إله السماء أم عبده إله الأرض؟ فسكت. فقال أبو عبد الله عليه السلام: قل! فسكت. فقال: إذا فرغت من الطواف فاتنا! فلما فرغ أبو عبد الله عليه السلام من الطواف أتاه الزنديق، فقعده بين يديه ونحن مجتمعون عنده، فقال أبو عبد الله عليه السلام... إلخ.

(۲) «احتجاج» ج ۲، ص ۳۵۴: عَنْ حَضِّصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ: شَهِدْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَابْنَ أَبِي الْعَوَّاءِ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ...»

(۳) روایت «ارشاد» طبع آل البيت، ج ۲، ص ۱۹۹: إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوَّاءِ وَابْنَ طَالُوتَ وَابْنَ الْأَعْمَى وَابْنَ الْمُقَفَّعِ فِي نَفَرٍ مِنَ الزَّنَادِقَةِ كَانُوا مُجْتَمِعِينَ فِي الْمَوْسِمِ بِالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِيهِ... إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ.

(۴) روایاتی و اخباری که دلالت بر مناظرات امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اهل کتاب در مسجد مدینه دارد. از جمله در کتاب «بحار الانوار» ج ۱۰، از کتاب «احتجاج» ص ۵۲، باب سوم: رَوَى أَنَّهُ وَقَدَ وَقَدَ مِنْ بِلَادِ الرُّومِ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَى عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ وَفِيهِمْ رَاهِبٌ مِنْ رُهَبَانَ النَّصَارَى؛ فَاتَى مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ... فَقَامَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَأَتَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ جَالِسٌ فِي صَحْنٍ دَارِهِ مَعَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ؛ فَقَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَرَجَ وَمَعَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ؛ فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ عَلِيًّا كَبَرُوا اللَّهَ وَحَمَدُوا اللَّهَ وَقَامُوا إِلَيْهِ بِأَجْمَعِهِمْ، فَدَخَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَلَسَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَيُّهَا الرَّاهِبُ! سَأَلْتُكَ، فَإِنَّهُ صَاحِبُكَ وَبَغِيَّتِكَ...

و از جمله در همان کتاب، حدیث سیزدهم: لَمَّا تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، دَخَلَ الْمَدِينَةَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ دَاوُدَ عَلَى دِينِ الْيَهُودِيَّةِ فَرَأَى السَّكَّكَ خَالِيَةً، فَقَالَ لِبَعْضِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ: مَا حَاكِمُكُمْ؟... فَقَالُوا لَهُ: إِنْتَظِرْ قَلِيلًا! وَأَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْضِ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ فَقَالُوا لَهُ: عَلَيْكَ بِالْفَتَى، فَقَامَ إِلَيْهِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ، قَالَ لَهُ: أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ... إِلَى آخِرِ الْخَبَرِ.

بعد از امسال اجتناب کنند، و مقصود از سال در این آیه سالی است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام آیات برائت را در مکه قرائت فرمود، و آن سنه نهم از هجرت است. و منظور از دخول مسجد الحرام دخول برای حج است، چنانچه مشرکین عریاناً در موسم حج به انجام عبادات مخصوصه می پرداختند. فبناءً علیهذا آیه منع از دخول مشرکین در همه حال و در هر صورت نمی کند، بلکه اختصاص به حج با آن شکل و وضع و خصوصیت دارد؛ و اگر نه چنین بود می فرمود: مشرکین نباید داخل مسجد الحرام شوند، نه اینکه بفرماید: مشرکین پس از امسال نباید داخل مسجد الحرام شوند. و این نکته جای تأمل و دقت دارد.

و اما مطلب سوّم اینکه: در آیه شریفه حکم مترتب بر نجاست مشرکین را عدم قرب و نزدیکی به مسجد الحرام ذکر کرده است؛ و این تعبیر مناسبتی با قذارت ظاهری و نجاست ظاهری ندارد، زیرا گر چه موجب تنجیس مسجد الحرام می باشند، اما تعبیر به عدم اقتراب در مورد تنجیس ظاهری لغو و بی معنی خواهد بود، و ما در هیچ مورد از موارد نجاسات سراغ نداریم که فرموده باشند چیز نجس را حتی نزدیک مسجد و یا مسجد الحرام نبرید. بنابراین همچنانکه خدای متعال در توصیف بیت خود عنوان طهارت و پاکیزگی را بر آن اطلاق نموده است، چنانچه در آیه ۱۲۵ از سوره بقره می فرماید:

﴿وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا لِّبَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾

و در آیه ۲۶ از سوره حج می فرماید: ﴿وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾.

آنچه مناسب با تطهیر بیت در سیاق آیات است عدم تلوث آن به کثرات و قذارت‌های روحی و

معنوی است

ملکوت بیت الله الحرام و عدم تلوث آن به ملوثات عالم کثرات و خلوص و ترکز آن بر حقیقت توحید است، نه طهارت ظاهر و پاکیزگی جسمی و ظاهری، قذارت روحی و کدورت معنوی و ظلمت باطنی و نفسی خواهد بود، لذا می فرماید: ﴿فَلَا يَفْرُبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾؛ یعنی با این کدورت باطن حتی نزدیک آن ساحت مقدّس و ملکوتی و مطهر نباید شوند، و این معنی بسیار روشن و واضح و بدون اشکال خواهد بود؛ چنانچه مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - نیز بر این معنی تصریح دارند.

و اما مطلب چهارم: شکی نیست که انعقاد ظهور از لفظ و تلقی آن توسط مخاطبین بالخطاب، بر اساس کیفیت تحقق موضوع و ارتکاز آن در نفس مخاطب است و این مسأله مبتنی بر کیفیت دلالت شواهد و حکایت قرائن حالیه و مقالیه و مقارنات در زمان تلقی خطاب و حتی ممکن است پس از آن نیز باشد. بناءً علیهذا انعقاد و تشکّل ظهور نه یک امر اعتباری بلکه یک حقیقت عرفیه و طبعیه است و اعتبار شخص هیچ دخالتی در نحوه تکوّن و تشکّل آن ندارد.

روی این اصل چنانچه راجع به اسکان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَفَدَّ مُشْرِكِينَ بَنِي ثَقِيفٍ رَا در مسجد النَّبِيِّ آمده، و همچنین شخص مشرک به روایت ابوهیره، و کذلک دخول مشرکین حَتَّى پس از نزول این آیه در مسجد الحرام و ایراد مباحثات کلامیه توسط حضرات معصومین علیهم السلام با ملحدین در مسجد الحرام، من حیث المجموع این ظهور را برای مخاطبین تداعی می کند که مقصود از نجاست، نجاست ظاهری نمی باشد، بلکه کدورت باطنی و نفسی مراد است.

و کذلک اخبار و روایاتی که حاکی از ورود اهل کتاب و مشرکین به مسجد رسول خدا در مدینه می باشد، چنانچه بعضی جواز دخول آنان را به استناد آیه شریفه: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ﴾^۱ جائز می دانند و عدم جواز دخول را به جهت غرض و داعی دنیوی می شمارند.

نتیجه گیری از معنای آیه

و محصل کلام آنکه: با توجه به روایات مذکوره و قرائن و شواهد بر مسأله به نظر می رسد علت عدم رواج دخول مشرکین و اهل کتاب به مسجد الحرام صرفاً بجهت تعظیم و تفخیم و احترام آن مکان مقدس بوده است، و الا نفس دخول مانع و رادعی نداشته است.

و اما مطلب پنجم اینکه: با توجه به مطالب گذشته و عدم ظهور آیه شریفه در نجاست ظاهری و یا حدِّ اقلِّ شکِّ در انعقاد ظهور، اصل بر طهارت آنها و عدم اجتناب از ملاقات با آنها می باشد؛ مگر اینکه دلیل خاصّ از سنت مؤید قذارت ظاهری گردد. بنابراین حکم به اجتناب و عدم اقتراب مشرکین به مسجد الحرام صرفاً بر اساس عدم امضاء و رضایت شارع به اختلاط و رفت و آمد و حشر و نشر با آنها می باشد و در این مسأله جای تردیدی وجود ندارد؛ چنانچه از مفاد ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ عِيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۲ می توان این معنی را استنباط نمود، و الله العالم.

بعضی از قائلین به نجاست مشرکان از اهل سنت

و اما در اهل سنت بسیاری از آنها قائل به نجاست ظاهری مشرکین و غیر مشرکین از این آیه شریفه هستند و افرادی نیز قائل به طهارت آنها می باشند.

فخر رازی^۱ و ابن رشد^۲ و ابن حزم اندلسی^۳ از جمله قائلین به نجاست ذاتی مشرکان می باشند.

بعضی از قائلین به طهارت ذاتی مشرکان از اهل سنت

و اما از جمله قائلین به طهارت ذاتی مشرکان می توان به افراد زیر اشاره نمود:

^۱ التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۲۴.

^۲ بدایة المجتهد، ج ۱، ص ۴۴.

^۳ المحلی، ج ۱، ص ۱۲۹.

عبدالرحمن الجزیری در کتاب «الفقه على المذاهب الأربعة»؛ وی در جلد اول، صفحه شش می گوید: وَ الْأَشْيَاءُ الطَّاهِرَةُ كَثِيرَةٌ: مِنْهَا الْإِنْسَانُ سِوَاءٌ كَانَ حَيًّا أَوْ مَيِّتًا كَمَا قَالَ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾؛^۱ وَ أَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ فالمرادُ بِهِ النِّجَاسَةُ الْمَعْنَوِيَّةُ الَّتِي حَكَمَ بِهَا الشَّارِعُ وَ لَيْسَ الْمُرَادُ أَنَّ ذَاتَ الْمُشْرِكِ نَجِسَةٌ كِنِجَاسَةِ الْخِزْيِرِ.

همچنین ابوحامد محمد غزالی در کتاب «وجیز»، و ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» قائل به طهارت انسانند؛ و كذلك بدرالدین عینی. وی در «عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری» ج ۳، ص ۲۴۰ می گوید: الْأَدْمِيُّ الْحَيُّ لَيْسَ بِنَجَسٍ الْعَيْنِ وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ الرَّجَالِ وَ النِّسَاءِ. علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» جلد ۱۰، ص ۷۶ می گوید: اکثر فقهاء قائل به طهارت ذاتی مشرکان می باشند.

اینها جمله‌ای از قائلین به نجاست و طهارت ذاتی مشرکان از اهل سنت می باشند.

ادله قائلین به نجاست مشرکین از علمای شیعه

و اما از خاصه و علمای شیعه، ظاهراً جمیع آنها بر نجاست ذاتی مشرکان اتفاق نظر دارند. حال باید به ذکر أدله فقهاء شیعه در نجاست ذاتی مشرکان و حدود قوت و ضعف ادله بر اثبات مطلوب پرداخت.

دلیل اول: عبارت از آیه شریفه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ می باشد.

چه به این لحاظ که نجس بالفتح مصدر است و ذو محذوف یا مقصود مبالغه در قذارت است از باب زیدٌ عدلٌ؛ پس معنی و مراد آیه این است: مشرکین دارای نجاستند. و احتمال نجاست عرضی (مثل شراب و...) در آیه شریفه مندرج است به اینکه تخصیص حکم به مشرکان در اینصورت، همیچنین حکم بر همه مشرکین با اینکه ممکن است عده‌ای اهل تطهیر باشند و تعلیق حکم بر وصف مشرک بلا وجه خواهد بود. آنچه در اینجا لازم الذکر می نماید تمسک همه آنان به مفاد آیه شریفه و استفاده ظهور آن در نجاست اصطلاحی می باشد، و همانطور که مسبوق گشت، آیه از این نظر در افاده مقصود قاصر و قرائن حال و مقام مؤید عدم إفاده می باشند.

دلیل دوم: روایات وارده در باب و کیفیت دلالت آنها می باشد.

ناگفته نماند روایات وارده از معصومین علیهم السلام هم از جهت سند و هم از جهت دلالت در مراتب مختلف قرار دارند، بنحوی که طریق استفاده را مشکل و راه اجتهاد را دشوار نموده است.

^۱ سوره اِسْرَاء (۱۷) آیه ۷۰.

حتی فقیهی همچون صاحب «جواهر الکلام» که حکم به نجاست مشرکین و اهل کتاب را در ابتداء بحث از زمره بدیهیات و ضروریات مذهب می‌شمارد و بحث و نقاش را در این موضوع تطویل بلاطائل می‌پندارد، در آخر بحث، روایات طهارت را از هر حیث مقدم بر روایات نجاست می‌شمارد و صرفاً به جهت انعقاد اجماع آنها را طرح و حکم به نجاست مشرکین و اهل کتاب می‌دهد.

بررسی و دسته بندی روایات مورد نظر

اینک ما به بررسی روایات پرداخته و جایگاه هر دسته را مشخص و نتیجه را بعون و قوه الهی مبرهن می‌نمائیم.

دسته اول: روایاتی است که نص بر طهارت و یا ظهور کافی در طهارت اهل کتاب و غیره دارد

در این باب در بعضی از این روایات آمده که ائمه علیهم السلام خود از البسه بافته شده توسط مجوس و غیرهم استفاده می‌کنند و حتی برای نماز جمعه نیز بر تن می‌کردند؛ در بعض دیگر صریحاً حکم به جواز تعامل و پوشیدن البسه آنان و زندگی با همسر نصرانی یا کنیز مجوس و... داده اند و فقط منع را در بعضی از روایات در صورت عدم اجتناب از گوشت خوک قرار داده اند؛ در بعضی از این روایات نیز حکم کلی به جواز داده، تطهیر و شستن البسه را ترجیحاً بیان می‌دارند...^۱

در بسیاری از این روایات از نحوه سؤال اصحاب روشن می‌شود که مرتکز در ذهن آنان طهارت ذاتی مشرکین، مجوس و اهل کتاب است، مثلاً سؤال خود را از جواز معاشرت مبتنی بر عدم احتراز آنان از نجاست و خمر و بقای بر جنابت آنان می‌کنند. و الا چه دلیلی دارد که با وجود نجاست ذاتی آنها سؤال از نجاست عرضی که مشکوک الوجود است بشود؟ در روایتی امام رضا علیه السلام از حضرت راجع به خدمت جاریه نصرانی حضرت که از جنابت غسل نمی‌کند سؤال می‌کنند حضرت می‌فرماید: او دستش را می‌شوید، در صورتی که بنابر فرض نجاست ذاتی اهل کتاب امر را مشکل تر و أسوء حالاً می‌نماید، زیرا به مجرد تماس با آب، نجاست به اشیاء مجاور سرایت نموده و تمام زندگی امام را فرا خواهد گرفت.

در روایاتی راجع به استفاده لباسی که به کافر ذمی عاریه داده شده حضرت حکم به جواز نماز در آن بدون شستشو داده‌اند. در این بین بعضی از فقها به روایتی از امام صادق علیه السلام که حضرت حبوب را از بین مأكولات اهل کتاب مجاز دانسته‌اند بر حرمت استشهاد می‌کنند بنابر اینکه نجاست حبوبات عرضی بوده و با اصل عدم نجاست مرتفع می‌گردد!

درحالی که اکل نفس حبوب یعنی غیر مطبوخ از آنها بسیار غریب و غیر متعارف است، و مطبوخ آنها نیز

^۱ جهت تفصیل مطلب رجوع شود به رساله طهارت انسان از قلم مؤلف ص ۸۶.

با رطوبت دست اهل کتاب قطعاً تماس پیدا می‌کند و در این هیچ شبهه‌ای نیست؛ بنابراین روایت ظهور تام در طهارت دارد، اگر نگوئیم تصریح بر آن است.

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام حضرت صریحا پس از نهي‌های متوالی از طعام اهل کتاب، اجتناب را منحصر بر این اساس قرار می‌دهند که در ظروفشان شراب و گوشت خوک می‌خورند!^۱ در این روایت تصریح بر طهارت ذاتی آنان است. همچنین در روایتی حضرت جواز وضوء از ظرفی که یهودی از آن آب خورده بیان می‌دارند!

یکی از ادله بر طهارت اهل کتاب جواز ازدواج با آنها می‌باشد، و روایات در این باب از حدّ تواتر خارج است.

از این روایات صحیحة السند چنانچه پیداست شرعاً منعی وجود ندارد، ولی کراهت از باب اختلاط و مسائل روحی و تأثیرات و تأثرات می‌باشد.^۲

لفظ «لاینبغی» و «لایحلّ» در روایات نکاح با مشرکین به جهت تأثیرگذاری اخلاق و آداب مشرکین بر اولاد مسلمان‌هاست نه نجاست آنها از این روایات با تصریح بر جواز تزویج کتابیه استفاده می‌شود که مقصود و غایت از کراهت ازدواج مسلمین با اهل کتاب تأثیر اخلاق و منش آنها بر ازواجشان بواسطه مزاجت می‌باشد، و الاً صرف ازدواج با آنها هیچ مشکلی بوجود نخواهد آورد چنانچه در مورد بُله (ابلهان و کم‌عقلان) از آنان حکم به جواز تصریحاً ذکر شده است.

شکّی نیست که در ازدواج مخصوصاً در صورت دوام، مسأله اختلاط و تماس زوجین با یکدیگر به دو طریق حاصل می‌شود:

اول: تماس طرفین مباشرتاً بنحوی که قطعاً در صورت نجاست ذاتی یکی از طرفین موجب تنجّس طرف آخر و ارتکاب عمل حرام خواهد شد، و در این هیچ شکّی وجود ندارد.

و صورت دوم: به واسطه تماس با اشیاء داخل منزل از ظروف و ألبسه و طبخ غذا و غیره است که در این صورت نیز قطعاً با وجود نجاست یکی از طرفین، محذور فوق حاصل خواهد شد؛ و احتیاط در صورت دوم نه تنها عاده مستحیل، بلکه قطعاً از ناحیه شارع مردود می‌باشد، زیرا موجب عسر و حرج در حدّ مالایتحمل

۱ عن إسماعيل بن جابر قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما تقول في طعام أهل الكتاب؟ فقال: لا تأكله! ثم سكت هنيئاً، ثم قال: لا تأكله! ثم سكت هنيئاً، ثم قال: لا تأكله و لا تتركه! تقول: إنه حرام، ولكن تتركه تنزهاً عنه، إن في أنيتهم الخمر و لحم الخنزير.

۲ عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل المؤمن يتزوج اليهودية و النصرانية، فقال: إذا أصاب المسلمة فما يصنع باليهودية و النصرانية؟ فقلت له: يكون له فيها الهوى، قال: إن فعل فليمنعها من شرب الخمر و أكل لحم الخنزير؛ و أعلم أن عليه في دينه غصاصة.

خواهد شد.

با توجه به مطالب فوق می توان اذعان نمود که ادله جواز نکاح اهل کتاب می تواند فی حدّ نفسها به عنوان دلیلی مستقلّ بر طهارت ذاتی اهل کتاب اقامه شود.

نکته: در مورد جواز و یا عدم جواز نکاح با مشرکین روایتی را در «علل الشرایع» نقل می کند: امام سجاد علیه السّلام می فرماید: فرد مسلمان مادامی که در دست مشرکین اسیر است جائز نیست که با ایشان وصلت نماید مبادا فرزندی از او به دنیا آید و در دست کفار مانده و بر دین آنها بماند.^۱

اگر قائل به نجاست ذاتی مشرکین باشیم تعلیل امام علیه السّلام بر عدم جواز نکاح بر تأثیر

گذاری آداب کفر لغو می باشد

امام سجاد علیه السّلام در این روایت عدم جواز را به جهت ترس از تأثیر اخلاق و آداب مشرکین بر اولاد مسلمانها می داند. با توجه به کیفیت تعلیل امام علیه السّلام آنچه از این روایت استفاده می شود آنست: اولاً: عدم جواز نکاح با مشرکین نه به جهت حرمت ذاتی بلکه به واسطه عروض و طرؤ مانع است، و آن تأثیر آداب کفر در بلاد مشرکین می باشد.

ثانیاً: اگر چنانچه خود مشرکین دارای نجاست ذاتیه باشند دیگر چه لزومی دارد که امام علیه السّلام عدم جواز نکاح را بر تأثیر از آداب کفر قرار دهد! زیرا پر واضح است که در صورت نجاست مشرکین قطعاً نکاح با آنان به همان جهاتی که قبلاً ذکر شد حرام می باشد و قطعاً مانع و صارف ذاتی، اولی است به ذکر از مانع و صارف خارجی و عرضی؛ فتدبّر.

بنابراین چه ما بتوانیم از این روایت جواز نکاح با مشرک را استنباط بنماییم یا نتوانیم، این روایت خود دلیل است بر طهارت ذاتی مشرکین به همین کیفیتی که در استدلال مذکور شد.

آنچه از مجموع این روایات که باید آن را در حدّ تواتر به حساب آورد استفاده می شود، حکم قطعی به طهارت ذاتی اهل کتاب است؛ زیرا در بعضی از آنان تصریح به طهارت شده است و بقیه روایات نیز دارای ظهور تامّ و غیر قابل تردید در طهارت آنان می باشد.

و لهذا با توجه به مطلب مذکور مرحوم شیخ انصاری - رحمة الله علیه - حکم به طهارت اهل کتاب را طبق روایات وارده متعیّن می داند لولا مسأله اجماع مدّعا و حکم اصحاب به نجاست آنان! و این بسیار عجیب و غریب می نماید چنانچه بعداً ذکر خواهد شد.

^۱ خَالِدُ الْقَلَانِسِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْقَى الدَّمِيَّ فَيُصَافِحُنِي. قَالَ: إِسْحَاحًا بِالتَّرَابِ وَ بِالْحَائِطِ! قُلْتُ: فَالْغَائِبُ؟ قَالَ: اغْسِلْهَا.

و اما دسته دوم: روایاتی است که در آنها نهی از تماس، و ارتباط با اهل کتاب شده است، ولی با

کمترین تأملی غرض و حکمت نهی در کلام امام علیه السلام مشخص خواهد شد

در این روایات بر نجاست ذاتی اهل کتاب مشاهده نمی‌شود؛ زیرا راوی سؤال خود را متمرکز بر جواز مؤاکله و هم غذا شدن با اهل کتاب قرار داده است، نه بر نجاست ذاتی آنان؛ و نهی امام علیه السلام چنانچه ممکن است بر اصل نجاست اهل کتاب مترتب باشد، همچنین ممکن است بر عدم طهارت عارضی که از عدم اجتناب از خمر و لحم خنزیر ناشی می‌شود مترتب گردد، چنانچه در روایات دسته اول ذکر گردید در هیچیک از این روایات امام علیه السلام نهی خود را متأثر از نجاست ذاتی اهل کتاب قرار نداده. فبناءً علیهذا هیچ ظهوری در ناحیه حرمت ناشی از نجاست ذاتی منعقد نمی‌گردد. و لولا روایات صریحه بر طهارت ذاتی اهل کتاب، موقع، موقع جریان اصل و حکم به طهارت است.

و همچنین با وجود روایات صریح بر طهارت، مقتضای قاعده جمع، حکم به طهارت ذاتی آنها و کراهت هم‌غذایی با آنان بواسطه عدم اجتناب از نجاسات بطور متعارف می‌باشد. و شاهد بر ما نحن فیه روایتی است که ذیلاً مذکور می‌شود:

خالد قلانسی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: با اهل ذمه ملاقات نموده و با من دست می‌دهد؟! حضرت فرمودند: دست خود را بر خاک یا بر دیوار بکش! گفتم: ناصبی را چه کنم؟ دست خود را آب بکش!

وحدت سیاق در کافر ذمی و ناصبی حکم به قذارت عارضی، نه ذاتی آنان می‌کند

امام علیه السلام در این روایت امر به ازاله قذارت به مسح به تراب و یا حائط می‌کنند، و مقتضای فقه‌الحديث آنست که در صورت عدم رطوبت دست ذمی دیگر چه جای ازاله‌ای می‌باشد؟ و چگونه امام علیه السلام در مورد ذمی حکم به ازاله بواسطه خاک و یا حائط می‌کند، اما در مورد ناصب حکم به ازاله با آب می‌نماید در حالیکه دست در هر دو مورد خشک است و تفاوتی بین دو چیز خشک در سرایت به هم وجود ندارد؟ پس قطعاً باید در مورد رطوبت دست و سرایت عرق بدن به دست مسلمان باشد؛ که در این صورت اگر ذمی محکوم به نجاست ذاتی بود چگونه با مسح به تراب و یا حائط مرتفع می‌شود؟ مضافاً به اینکه چطور در مورد ناصب حکم به ازاله با آب شده است، مگر چه فرقی بین ناصب و غیر ناصب از نقطه نظر ترتب حکم بر نجاست ذاتی می‌باشد؟

۱ خالد القلانسی قال: قلتُ لابی عبد الله علیه السلام: ألقى الذمی فیصافحنی. قال: إمسحها بالترابِ و بالحائطِ! قلتُ: فالنَّاصبُ؟ قال: اغسلها.

فلهذا می‌توان این روایت را از جمله روایات دالّه بر طهارت ذاتی ذمی و غیر ذمی دانست، زیرا وحدت سیاق در ذمی و ناصب حکم به قذارت عارضی آنان نه ذاتی می‌نماید؛ منتهی این قذارت در ناصب اقوی و اشدّ می‌باشد. بنابراین حمل مرحوم شیخ حرّ - رحمة الله علیه - روایت را بر عدم رطوبت خالی از اشکال نیست. همچنین در بعضی روایات حضرت نهی خود را از وضوی با آبی که یهودی با آن تماس داشته منحصر در عدم اضطرار می‌کنند درحالیکه کاملاً واضح است وضوء باید با آب طاهر باشد و چنانچه مکلف جهت نماز آب طاهری نیافت باید تیمّم عوض از وضوء نماید، نه اینکه با همان آب نجس غسل و یا وضو بگیرد!

گرچه در این باب روایات دیگری موجود است ولی چنانچه گذشت یا در دلالت بر طهارت صراحت و یا ظهور دارند و یا رجوع به روایات دالّ بر طهارت خواهند کرد.

نکته قابل ذکر اینکه: گرچه در بعضی از ادلّه ارسال و یا احياناً ضعفی مشاهده شود، اما با توجه به صحّت سند و دلالت قطعیه سایر روایات جای هیچ شکّی را برای فقیه در دلالت بر طهارت ذاتی باقی نخواهد گذاشت؛ و تشکیک در تعین این دسته از روایات نه به ملاحظه نفس دلالت آنها و نه به جهت استناد آنان است، بلکه از دو جهت دیگر می‌باشد:

اول: ادّعی اجماع امامیه است بر نجاست اهل کتاب؛ و دوّم: اعراض اصحاب است از این دسته از روایات. اما چنانچه پس از این ذکر خواهد شد، در هر دو مورد خدشه و نظر محقّق است.

یکی دیگر از ادلّه طهارت ذاتی اهل کتاب جواز شیر دادن اهل کتاب است به طفل مسلمان^۱

و اما بیان استدلال بر طهارت اهل کتاب به واسطه این روایات:

اولاً: در بعضی از این روایات امام علیه السّلام شیرخوردن از اهل کتاب را بر شیرخوردن تولّد از زنا (زانیه) ترجیح می‌دهد درحالی که بنابر مطالب قطعی که از شرع برداشت می‌شود روشن است که کسی قائل به نجاست زانیه و کذلک شیر حاصل از او نشده است و دلیلی هم در این باره وجود ندارد.

ثانیاً: در بسیاری از این روایات، امام علیه السّلام جواز شیرخوردن از اهل کتاب را مشروط بر عدم خوردن گوشت خوک و نخوردن شراب نموده است، درحالی که حرمت گوشت خنزیر و نوشیدن شراب به واسطه نجاست و قذارت ذاتی آنهاست، و چنانچه نجاست را علت برای حرمت ندانیم باید همان کدورت و تأثیر سوئی که موجب مفسده ملزومه است را علت نهی امام علیه السّلام بدانیم، و در هر دو صورت به واسطه ورود در بدن و استحاله آن دیگر نمی‌توان آن را نجس به حساب آورد؛ آن وقت چطور امام علیه السّلام (در صورت نجاست اهل کتاب و حتّی مشرکین چنانچه در بعضی از روایات مذکور شد) نفس لبنی را که از زن

^۱ رجوع شود به رساله طهارت انسان ص ۱۰۹ به بعد.

حاصل می‌شود و قطعاً نجس خواهد بود حلال می‌شمرد، اما شرط عدم اکل لحم خنزیر و شرب خمر را الزامی می‌داند؟! و این مسأله به هیچ وجهی قابل توجیه نمی‌باشد.

ثالثاً: با توجه به حرمت اطعام صبیّ به ماکول و مشروب نجس و متنجّس، چنانچه در روایت مذکور است درباره شرب خمر و کذلک حکم امام علیه السّلام به اراقه متنجّس که دالّ بر حرمت اطعام است - و اینکه بعضی گفته‌اند: در روایت مسکر، حکم قابل تسرّی نمی‌باشد زیرا حکم مرکّز بر موضوع خود است و قابل تسرّی به سایر انواع نجاسات نیست، مردود است؛ زیرا قطعاً در این مورد مسأله بر محوریت نجاست آن دور می‌زند نه بر خصوصیت مورد - آیا ممکن است امام علیه السّلام حکم به جواز اکل بول و خون و قاذورات در بچه نوزاد مسلمان کند، و یا در صورت عدم تسرّی حکم به جواز اکل لحم خنزیر نماید؟

وانگهی روایاتی که دالّ بر اراقه متنجّس است مگر در موارد استفاده معقوله مانند اسراج و غیره، را چه کنیم؟ مضافاً به شدّت ابتلاء مسلمین در مورد اطفال خود و اینکه غالباً طفل در معرض تنجیس ماکولات و مشروبات خود است، در عین حال ابداً اثری از جواز اکل و شرب متنجّس بر صبیّ مسلم در روایات از ناحیه امام علیه السّلام نمی‌باشد فضلاً از نجس.

بنابراین فتوای بعضی بر حلیت اکل و شرب نجس بر صبیّ مسلم مبنی بر روایت جواز استرضاع از لبن اهل کتاب و مشرک چنانچه گذشت محل ایراد می‌باشد
با توجه به ادله سابق الذّکر در مورد جواز رضاع از زن یهودیّه و نصرانیّه و مجوسیّه و مشرکه روشن می‌شود که طهارت اهل کتاب و کذا غیر آنها امری واضح و متعارف بوده است.

یکی دیگر از ادله طهارت اهل کتاب جواز مؤاکله لشکر اسلام در حین عبور از سرزمین‌های آنهاست

یکی از ادله‌ای که می‌توان بر طهارت اهل کتاب خصوصاً اقامه نمود اشتراط رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است با اهل ذمه مبنی بر اطعام لشکر اسلام در اوقاتی که از سرزمین‌های آنان عبور می‌کنند. روایاتی که در این مورد آمده است تماماً حکایت از جواز تناول ماکولات اهل کتاب را می‌نماید، و بلکه به صورت امر از ناحیه شارع صادر شده است.

یکی از ادله طهارت اهل کتاب روایاتی است که بر جواز تغسیل زن اهل کتاب، زن مسلمان مرده را در صورت عدم وجود محرّم، دلالت می‌کنند.

از دیگر ادله‌ای که می‌توان بر طهارت ذاتی انسان به طور اعمّ و بر اهل کتاب بالخصوص اقامه نمود، مسأله استرقاق آنها در جنگ‌های مسلمین با آنها می‌باشد. البته در مورد اهل کتاب مسأله با سایر فرّق کفّار از

مشرکین تفاوت دارد. حکم اسلام در مورد حرب با کافر حربی یا قتل آنها و یا قبول اسلام است؛ اما مسأله نسبت به ذراری آنها یکسان است که عبارت از استرقاق و سببی آنهاست. و این خود دلیل بر عدم نجاست ذاتی آنان است؛ زیرا با وجود نجاست ذاتی حکم اسلام نسبت به اسارت و استرقاق و ادخال آنها در منزل و معاشرت با آنها چه به صورت نکاح و یا غیر نکاح بسیار غیر موجّه می‌نماید، زیرا قطعاً ورود آنها و فرزندان مشرکین به منازل مسلمین موجب تنجیس بیت و اثاث البیت خواهد شد و تسبیب این امر نیز خود دارای اشکال می‌باشد. باید توجه داشت: ادله‌ای که در این فصل مبنی بر طهارت ذاتی جمیع اقسام و صنوف از بنی آدم مذکور گردید، چه اهل ایمان و چه اهل کتاب و چه غیر آنها ممکن است بخشی از مجموع ادله بر طهارت انسان باشد، و چه بسا در آینده با توجه به مسائل مطروحه و تأمل در آنها فقهاء بزرگوار بتوانند مصادر بیشتر و گویاتری بر طهارت ذاتی انسان ارائه نمایند.

دلیل سوم: اجماع

اجماع در مذهب امامیه به عنوان کاشف از رأی معصوم علیه السلام در قبال کتاب و سنت حجّت و مستند است، البته بازگشت و مآل آن به سنت می‌باشد و در حقیقت نمی‌توان آنرا در عداد ادله و مبانی استنباط مستقلاً بحساب آورد.

خلاصه بحث: راجع به حجیت اجماع چه از باب تضمن قول امام علیه السلام چه از جهت قاعده لطف، نظر است و اما در اجماع حدسی پس نباید مستند به دلیل فقهی باشد زیرا چه بسا فهم عرفی و کیفیت استنباط فقهاء آنها را ملزم به اتخاذ چنین حکمی نموده باشد و یا جلالت و عظمت بعضی موجب عدم تعرض سایرین بدین حکم گردد. از این گذشته ما هیچ اتفاقی را بدین نحو در فقه نمیابیم که بدون استناد به دلیل محکم شرعی باشد بلکه اگر چنین اتفاقی مستند به ادله فقهیه و از جمله ضروریات دین خواهد بود.^۱

اشکالات وارده بر اجماع مدعا بر نجاست غیر مسلمان

با توجه به این مسأله حال ببینیم اجماعی که مستند فقهی بسیاری از فقهاء در حکم به نجاست غیر مسلم می‌باشد در چه پایه از متانت و رزانت فقهی قرار دارد و به چه میزان می‌توان آن را در طریق اجتهاد لحاظ نمود؟ اولاً: شکی وجود ندارد که مبنا و دلیل مجمعین و فقهاء از زمان ائمه علیهم السلام به بعد بر اساس آیه شریفه و روایات در این باب می‌باشد. بنابراین نکته مهم در انعقاد اجماع که عدم ابتناء آن بر ادله اجتهادیه است، در اینجا مفقود می‌باشد.

ثانیاً: وجود فتوای مخالف است که از زمان قریب به زمان ائمه علیهم السلام به بعد در میان فقهاء وجود

^۱ جهت تفصیل مطلب در کیفیت عدم حجیت اجماع بجمیع انحائه رجوع شود به رساله طهارت انسان ص ۱۴۶-۱۵۳ و برای تفصیل بیشتر رجوع شود به رساله عدم حجیت اجماع از قلم مؤلف

دارد - چنانچه گذشت - و در میان متأخرین حکم به طهارت ذاتی اهل کتاب بسیار رائج و دارج شده است، و این خود دلیل بر عدم انعقاد اجماع می باشد؛ زیرا چگونه ممکن است با وجود اجماع مدعا فیهی چنین جرأتی پیدا کند که حکم به خلاف صادر کند؟

بنابراین صرف نظر از عدم حجیت اجماع بطور کلی و عدم انعقاد آن به صورت عینی و خارجی، در خود نفس تحقق این اجماع نیز خدشه و اشکال موجود می باشد. و لذا اگر شخصی ادعا نماید که در حکم به نجاست ذاتی غیر مسلم هیچ دلیل قانع کننده ای وجود ندارد، سخن به گزاف نگفته است.

در اینجا ممکن است ادعا شود توجه به سیره در میان مسلمین (شیعیان) به حیثی که حکم به نجاست غیر مسلم شعار آنها در مقابل مخالفین شده است ما را به وجود سیره در زمان ائمه علیهم السلام دلالت می نماید، و این خود دلیل بر کیفیت استفاده از روایات داله بر نجاست از ناحیه فقهاء می باشد، و همچنین طرح روایاتی که نص در طهارت ذاتی غیر مسلم دارند و یا اینکه ظاهر در آن می باشند. لذا باید گفت چنین ادعائی عاری از حقیقت بوده و ادعائی بیش نیست؛ زیرا همچنان که صاحب «مصباح الفقیه» افاده نموده است، این سیره پس از زمان ائمه علیهم السلام بوجود آمده و توسط تقلید از فقهاء در میان شیعه متداول شده است، و الا در زمان ائمه علیهم السلام کاملاً حکم بر عکس بوده است.

دلیل بر این مسأله، کثرت روایات مصرّحه بر طهارت و یا ظاهر در آن و یا حتی محتمل النجاسه از آنها می باشد، زیرا در صورت تحقق سیره بر نجاست ذاتی اهل کتاب و غیره چطور راوی از امام علیه السلام درباره ثوب و یا غذا و یا امر دیگری که با آنها اختلاط دارد و بواسطه عدم اجتناب از شرب مسکر و عدم اغتسال از جنابت و یا اکل لحم خنزیر و عدم اجتناب از نجاسات ممکن است آلوده شوند، سؤال می نماید؟ و اگر سیره بر نجاست ذاتی آنها بود لغویت سؤال و جواب امام علیه السلام در صورت دلالت سیره و نجاست ذاتی دیگر این سؤالها و پاسخها از ناحیه امام علیه السلام صددرصد لغو و بیهوده خواهد بود؛ چنانچه در نامه محمد بن عبدالله الحمیری به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه آمده است که: نزد ما پارچه بافندگان مجوسی که میته می خورند و از جنابت غسل نمی کنند و برای ما لباس می بافند، آیا نماز در این البسه پیش از شستن جایز است؟ حضرت در جواب نوشتند: اشکالی در نماز در آنها نیست.^۱

در این روایت که در زمان غیبت صغری صادر شده است کاملاً سیره امت را بر حکم به طهارت ذاتی اهل کتاب بیان می کند، و سؤال محمد بن عبدالله حمیری بر عروض نجاست از ناحیه نجاست خارجی است نه نجاست ذاتی؛ و همینطور روایاتی که گذشت از امام صادق علیه السلام و از امام رضا علیه السلام که تماماً

^۱ وسائل الشیعة، کتاب الطهارة ابواب النجاسات الباب (۷۳)، حدیث ۹

در تبیین این معنی نصّ بر مطلوب و مراد بودند. و لهذا می توان گفت این ادعا نیز کاملاً بی اساس بلکه مطلب بر عکس مدّعا، کاملاً واضح و روشن بوده است.

خاتمه: بیان دو نکته

۱. استناد فقهاء بر نجاست مشرکان به آیه شریفه تمام نیست

اوّل اینکه: بحث نجاست ذاتی مشرکان و بطور کلی غیر اهل کتاب از سایر کفار در کتب روائی ما ذکر نشده است و استناد فقهاء بر نجاست مشرکان منحصر است در آیه شریفه: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَفْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾ و چنانچه ذکر شد این آیه دلالتی بر نجاست ظاهریّه ندارد و مقصود از آن خبث باطن و قذارت نفسانی می باشد؛ مضافاً به روایاتی که در باب رضاع و یا در باب نکاح و غیره که دلالت بر عدم نجاست ذاتی مشرکان دارد وارد است.

با توجه به مطالب مذکوره و آنچه قبلاً در مورد ورود مشرکین در مسجدالنبیّ و کذلک در مسجدالحرام ذکر شد روشن می گردد: در شرع مقدّس اسلام حکم شارع بر طهارت ذاتی مشرکان بوده است ولی آیه در مقام اثبات قذارت باطنی آنها مردم را از ورود آنان به مسجدالحرام برحذر می دارد. و این معنی آنسب است به اینکه بگوئیم مقصود از نجاست قذارت ظاهری و نجاست اصطلاحی آنان است، زیرا ادخال شیء نجس در مسجدالحرام در صورتی که موجب تنجیس آن نگردد موجب هتک حرمت آن نیز نخواهد شد. و از طرفی بسیار محتمل است که آیه شریفه در مقام بیان یک حکم سیاسی منطبق با شرائط و ظروف آن زمان باشد؛ زیرا آنان با ورود به مسجدالحرام و ایتیان به عبادات خاصّه خود، از طرفی موجب هتک احترام بیت الله الحرام شده و حرم توحید و بیت منزّه او را با ورود خود دچار آشفتگی و هرج و مرج و تشویش اذهان و ورود خواطر و صوارف از توجّه به توحید می گردانیدند، و از طرف دیگر موجب تثبیت موقعیت و وضعیّت سیاسی خود شده و به عبارت دیگر این خود یک بی اعتنائی به نشر کلمه توحید و استقرار شرع مقدّس اسلام در همه بلاد و امکانه تلقی می گردید؛ و لذا از جانب حضرت احدیّت حکم به ممانعت از ورود آنان صادر شده است. فلذا می توان آیه شریفه را حمل بر نجاست باطنی و قذارت و کدورت نفسانی نمود و در صورت شکّ در انطباق طبعاً حکم به طهارت موافق با جریان اصول خواهد بود.

مضافاً به اینکه: در روایات مذکوره نیز به اندازه کافی شواهد دالّ بر طهارت ذاتی مشرکان موجود می باشد. و بناءً علیهذا باید اذعان نمود که مشرکان و سایر فرق از مردم مانند اهل کتاب محکوم به طهارت ذاتی می باشند؛ و الله العالم.

۲. حمل روایات صریحه بر طهارت ذاتی اهل کتاب بر تقیّه صحیح نمی باشد

دوّم: بسیاری از فقهاء در کتب فقهی و روائی خود روایات صریحه دالّه بر طهارت ذاتی اهل کتاب را

محمول بر صورت تقیه نموده‌اند؛ اما با توجه و تدبّر در روایات در موارد مختلفه باید اذعان نمود که نه تنها حمل روایات بر مورد تقیه مستبعد، بلکه ممتنع می‌باشد. آخر چطور ممکن است روایتی را که در آن امام علیه السلام به آن فرد نصرانی زاده تازه مسلمان امر می‌کند از غذای آنان تناول کند (در صورتی که اُبَورین او از استعمال گوشت خوک و شرب خمر اجتناب می‌کند) حمل بر تقیه نمود؟! و یا سایر روایات در این باب.

و آیا امام علیه السلام نمی‌تواند به آنها بگوید در صورت تقیه از غذای آنان بخورید ولی بعد دست و دهان و لباس خود را بشوئید؟ و یا آنان را از استفاده از لباس آنها بر حذر بدارد؟ و بطور کلی آیا اصلاً تقیه در این مورد هست یا نیست؟ با توجه به اینکه مسأله طهارت و نجاست یک مسأله شخصی و قابل اخفاء و اختفاء است، و شخص می‌تواند در این مورد بدون اینکه احدی متوجه شود به تکلیف واقعی خود عمل نماید. و آیا جواز ازدواج با اهل کتاب هم تقیه بوده است؟

و آیا کنیز نصرانی در منزل امام رضا علیه السلام هم تقیه بوده است؟! و آیا استفاده لشکر اسلام از غذای اهل ذمه نیز تقیه است؟

عجبا! نگارنده در اینجا نمی‌تواند تعجب خود را از این همه مبعّدات و امور مستنبطه بعیده فی نهایت البعد پنهان نماید؛ و لیت شعری این فقہائی که همینطور این همه روایت را در ظروف مختلفه حمل بر تقیه نموده‌اند، آیا هیچ به حقیقت و واقعیت و وجود عینی و خارجی تقیه فکر کرده‌اند؟ و یا اینکه رجماً بالغیب تیری در تاریکی پرتاب نموده خود را از دغدغه بحث و تحقیق و تشویش فراز و نشیب آن رها کرده هیچ فکری و اندیشه‌ای به تبعات این مسأله نکرده‌اند؟ و لذا مرحوم صاحب «مصباح الفقیه» بحث در این مورد را از جمله تلفیفات می‌شمرد و ابدأً وقعی به این محامیل نمی‌نهد و آنها را به هیچ می‌شمرد و ادله طهارت ذاتی اهل کتاب را بدون معارض و مناقض قلمداد می‌کند.

و این مسأله مانند بسیاری از مسائل دیگر موجب تأسف ارباب تحقیق و تعمیق گردیده است. در بسیاری از موارد دیده می‌شود فقیهی بدون توجه به دلالت روایت و کیفیت جمع آن با سایر ادله و تأمل در مضامین آن فوراً به حیثیت جهت روایت پرداخته و او را حمل بر تقیه نموده و بالکلیه از حجّیت ساقط می‌نماید؛ درحالیکه با اندک تأملی می‌توان حمل صحیحی بر آن تصوّر نمود و کلام امام علیه السلام را از لغویت خارج ساخت. مگر به این آسانی می‌توان فوراً یک روایت را به مجرد معارضه ظاهریه با روایات دیگر از حیث حجّیت ساقط نمود؟ و یا به صرف ترکز بعضی از احتمالات و استحسان سلیقه‌های شخصی و فردی از احکام الهی و کلمات معصومین علیهم السلام دست شست؟ و آیا متأخرین از فقهاء که حکم به طهارت اهل کتاب داده‌اند، چگونه متوجه این مسأله تقیه نشده‌اند؟ اینها و نظائر اینها سؤالهائی است که یک محقق را به اندیشه و دغدغه نگرشی مجدد و تحقیقی مضاعف در کیفیت اخذ فتوی و استنباط احکام از اصول استنباط و می‌دارد.

۳. استحباب احتیاط و اجتناب از تماس و مباشرت با فرق مختلفه

سوّم اینکه: گرچه در مقام جمع بین روایات مختلفه در این باب حکم به رجحان قاطع روایات دالّه بر طهارت جمیع اقسام بشر از ملل مختلفه می‌نمائیم، امّا این مطلب پر واضح است که مصبّ روایات منقوله از ائمّه معصومین صلوات اللّه و سلامّه علیهم أجمعین بر استحباب احتیاط و اجتناب از تماس و مباشرت با فرق مختلفه می‌باشد؛ و حتّیّ الإمكان بهتر است از تناول اطعمه آنان و تماس با آنان حتّیّ در صورت اجتناب از مسکر و لحم خنزیر خودداری نمود.

در اینجا بحث ما حول مسأله طهارت ذاتی انسان پایان می‌پذیرد، و با توفیق روز افزون برای محقّقان و اندیشمندان فقه اسلام و علوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام، مؤلّف همگی آنان را به بحث و تحقیق و نقد در رساله مذکوره فرا می‌خواند و از نظرات سودمند و بیانات ناقدانه آنان به گرمی استقبال می‌نماید، و به عنوان هدیه‌ای در خور تأمل و تعمّق به پیشگاه علم و فقاہت عرضه می‌دارد. خداوند متعال مسیر همه ما را متقن و روش ما را ممضا و منطبق با طریق اولیای گرام و ائمّه هدی صلوات اللّه و سلامه علیهم بگرداند؛ بَمَنِّهِ و کَرَمِهِ.

الراجی الی رحمة ربّه السیّد محمّد محسن الحسینی الطهرانی